

## مولانا جلال الدین و جنگ علی (ع)

(بخش نخست)



یکی از مشهورترین قطعات تاریخ ادبیات ایران، در مدح و منقبت حضرت علی (ع) را می توان در پایان دفتر اول مثنوی یافت. این منظومه با بیت:

از علی آموز اخلاص عمل  
شیر حق را دان مُطهر از دغل

آغاز می شود، و مجموعاً مولوی ۱۵۵ بیت از مثنوی خود را به این داستان اختصاص داده است. داستان از آنجا آغاز می شود که حضرت علی (ع) بر پهلوانی دست یافته، و با شمشیر قصد کشتن او را کرده است، پهلوان به زمین خورده، ناگهان بر روی علی خدو (آب دهان) افکنده و حضرت به عوض کشتن او شمشیر خود را بر زمین انداخته، و در غزای او کاهلی کرده است. پهلوان مذکور که از این عمل حضرت به شگفتی دچار آمده، علت تعلل را از ایشان جویا می شود، حضرت در جواب می فرماید که از خدوئی که بر صورت من انداختی خوی من تباه شد، (یعنی خشمگین شدم) و نیم وجودم از حق تهی شد، و چون من در راه حق آدم می کشم نه به هوای نفس، کشتن تو را در آن حالت روا ندانستم. از شنیدن این کلام نوری در دل پهلوان می تابد و خود با پنجاه تن از خویشانش به دست حضرت مسلمان می شوند.

آنچه گفته شد چکیده و خلاصه و حاق مطلب بود، و تفضیل آن را در جای خود خواهید خواند.

این داستان نزد خاص و عام مشهور است، و معمولاً محبان حضرت علی (ع) هرگاه سخن از فضایل ایشان به میان می آید، به این داستان اشاره می کنند، و بیستی چند را بر زبان جاری می نمایند. قطع نظر از داستان مذکور، در همان بخش از مثنوی داستان دیگری مطرح شده که به لحاظ درون مایه با داستان یاد شده ارتباط تنگاتنگ دارد. در آن قصه که زیر عنوان ((گفتن پیغامبر علیه السلام بگوش رکابدار امیرالمومنین کرم الله وجهه که کشتن علی به دست تو خواهد بودن)) از قلم مولوی تراویده، شرح پیش بینی پیامبر اسلام است بر کشته شدن علی بدست رکابدار او و ماجراهای بعدی که آنرا نیز خواهیم آورد.

این دو داستان به یک انگیزه در کتاب آمده اند، و آن میرا ساختن علی (ع) از اتهاماتی بوده است که مخالفان آن حضرت در باب خشونت و قتل نفس به ایشان وارد می کرده اند. از زبان مولانا که گاه با خشم و خروش و تحقیر، و گاه به زبان فلسفه و استدلال های عقلی سخن رانده دو نتیجه حاصل می شود، یکی آنکه در محیط زندگی او (قونیه) موضوع قتل نفس و خشونت مورد بحث و مناظره بوده و گروهی بر علی (ع) در این راستا ایرادها داشته و طعنه ها می زده اند. نتیجه دیگر که از مجموع دو داستان بدست می آید، آنست که مولانا جلال الدین ارادتی خاص به علی (ع) داشته و به دفاع از او قیام نموده و در این رهگذر از همه توان شاعری و دانش عرفانی و فلسفی خود استفاده کرده است. اما متأسفانه پای استدلال جناب مولوی سخت چوبین شده و دفاعیه او به یک تز فاشیسم مبدل شده است. خواننده داستان هنگام مرور ابیات، اندیشه های روزنبرگ و هیتلر و فلسفه حزب نازی را بخاطر می آورد. جهت درک مطلب و دسترسی به انگیزه مولوی در سرودن این داستان - ضرورتاً - بایستی چند قرن به عقب برگردیم، و ماجرا را از روزگار حکومت ترکان آسیای مرکزی بر ایران آغاز کنیم.

\*\*\*\*\*

پس از انقضای حکومت های ایرانی بعد از حمله عرب نظیر لیثیان و دیلمیان و سامانیان، با سلطه غزنویان حکومت ترکان آسیای مرکزی در ایران آغاز شد و قرن ها ادامه یافت. ترکان که در روزگار سکونت در بیابانهای آسیای مرکزی دین و آیین مشخصی نداشتند، با ورود به ایران رفته رفته به اسلام گراییدند و غالباً یکی از شعب تسنن را می پذیرفتند. ترکان در امر دین بسیار متعصب و سخت گیر بودند و وجود دگر اندیشان را بر نمی تافتند. تعقیب، آزار و کشتار اقلیت ها در بعدی گسترده از روزگار محمود غزنوی آغاز شده است.

فرخی شاعر بزرگ دربار محمودی در باب قتل قَرمطیان توسط محمود می گوید:

قَرمطی گشتی چنان کز خون ایشان چند سال  
چشمه های خون شود در بادیه سنگ مَسیل<sup>۱</sup>

عنصری، امیر الشعرا دربار در یک قصیده مُطوّل که در مدح محمود سروده، می گوید:

نه قلعه بود که نگرفت و نه سپه که نزد  
نه قَرمطی که نکشت و نه گبر و نه کافر

استاد صفا در جلد دوم تاریخ ادبیات خود می گوید:

((عجب در آنست که ترکان خود را از جانب حق مامور تقویت دین می دانستند، و چنین می پنداشتند که سلطنت از آن روی به آنان رسیده است تا بد دینان را از بدعت باز دارند<sup>۲</sup>)).

پادشاهان ترک و بزرگان دولت معمولاً یکی از دو مذهب حنفی و شافعی را بر می گزیدند، و اقلیت شیعه را بیشتر در میان طبقات پایین جامعه و فقرا می شد یافت.

شیعیان قطع نظر از قم و کاشان و سبزوار و برخی شهرهای شمالی که مراکز عمده تشیع بودند، بطور پراکنده و بصورت اقلیتی محدود در شهرهای دیگر ایران می زیستند.

با قوت گرفتن حکومت های ترک، شیعیان دو دشمن قوی پنجه داشتند، یکی خلفای عباسی در بغداد و دیگری پادشاهان ترک که در راستای سیاست های عباسیان حرکت می کردند.

((سلاجقه در تعقیب این سیاست، یعنی تایید خلافت عباسی و مذاهب اهل سنت، و مخالفت با فرقی که فُقهها و ائمه اهل سنت و جماعت با آنان مخالفت می ورزیدند، مانند شیعه اثنی عشریه و قرامطه و باطنیه و معتزله، غلو می کردند و از قتل و آزار آنها مطلقاً امتناعی نداشتند، و حتی در این مورد از قتل وزرای خود، در صورتی که متوجه ((الحاد)) و ((زندقه)) ی ایشان می شدند، امتناع نداشتند<sup>۳</sup>)).

با این اوضاع و احوال، تعصبات و مشاجرات قومی و دینی بین اصحاب ادیان مختلف رواج کامل داشته است. تردیدی نیست بیشترین کینه ها و شدیدترین خصومت ها که سابقه ممتدی داشت بین دو گروه شیعه و سنی در این روزها بالا گرفته است.

دو گروه شیعه و سنی به نفی، انکار و استهزای عقاید و مقدسات یکدیگر پرداختند، و یکی از وجوه تحقیر طرف مقابل سب و لعن خلفای راشدین بوده است. به دیگر سخن، در حالیکه شیعیان به ابوبکر و عمر و عثمان بد می گفته و لعن می کرده اند، اهل تسنن هم متقابلاً حضرت علی را هدف انتقاد و استهزا قرار

می داده اند. کتاب ((بعض فضایح الروافض)) مدرک مستندی است یادگار قرن ششم، که نویسنده شصت و هفت فضیحت (عمل زشت) به شیعیان منتسب نموده است. شیعیان در جواب کتابی که به ((النقض)) شهرت دارد، تحریر نمودند و در آن به شرح قبایح اهل سنت پرداختند. این دو کتاب نمایشگر طرز تلقی دو گروه شیعه و سنی از یکدیگرند و چند نمونه از این دو کتاب را در اینجا می آوریم.

از کتاب فضایح الروافض (زشت کاری های شیعیان):  
((شاعرکان بد اعتقاد و بی نماز مفسدِ خمار، شعرهای رکیک گفته اند و در بازارها جمع شده میخوانند و این خواجگانِ رافضی<sup>۴</sup> (شیعه) کافر کیشِ احمق روشِ عوانِ طبعِ ابله<sup>۵</sup> دمدار<sup>۶</sup> بی تمیز، با دلهای پر غل و غش و کین جمع شده بر آن دروغها معتکف بوده، آن بهتانها را به جان خریدار شده و آن محالات را در هیچ تاریخی و اثری نمی شنوند)).

در جایی دیگر:

((... و عجب آنکه خران ورامین و عوانان قم و کلاه گران آوه... و خر بندگان سبزووار در قفای علی و محمد به بهشت برند که اینان شیعه آل محمدند و صحابه رسول و بزرگان و امامان<sup>۷</sup> را به دوزخ برند)). نویسنده شیعی در جواب می نویسد:

((طرفه تر آنست که گمان می برد (یعنی نویسنده سنی کتاب) که لران خوزستان و گاوان طوس و خران اردبیل... و خر بندگان ساوه و دباغان نهاوند و خران اهواز هم به بهشت روند و **علی را قَتال خوانند**...)).  
این مشاجرات گاه به حرکات خشونت بار منتهی می شده و کار به کشت و کشتار و سوختن و تخریب می کشیده چنانکه در محرم سال ۴۴۵ جنگ شدیدی بین شیعیان و اهل سنت در بغداد رخ داده که منجر به تخریب کلی محله گرخ بغداد شده است. فجیع تر و ننگ آور تر آنکه وقتی شهرهای ایران توسط دشمنان در معرض قتل و غارت قرار می گرفت (نظیر حمله غزها)، باقیمانده شیعیان و سنیان که از تیغ مهاجمان جان بدر برده بودند، به جان هم می افتادند و خرابی ها و کشتارها را تکمیل می نمودند.  
شعرای دو گروه که در میان آنها گاهی حکما؟! هم مشاهده می شوند، وارد این میدان شده تعصبات و کینه و نفرت خود را نسبت به گروه مخالف نشان داده اند. نمونه هایی از این دست را می توان در دیوان حکیم سنایی غزنوی و حکیم ناصر خسرو قبادیانی ملاحظه نمود.

پوشیده نیست، این شقاق و نفاق که یکی از علل بیچارگی و عقب ماندگی و مذلت ایرانیان است در درازنای تاریخ تداوم یافته و هنوز پابرجاست. مضایقی که حکومت جمهوری شیعی امروز ایران بر هموطنان اهل تسنن ما روا می دارد برخاسته از خصومت های دیرین شیعه و سنی است. بی اغراق می توان گفت که بخش مهمی از نیروی فکری ایرانیان در این مناقشات به هبا و هدر رفته و جنگ شیعه و سنی نقش عمده ای در انحطاط فرهنگی ایرانیان بر عهده داشته است.

نارضایتی از این جهالت گاهی به جد، گاهی به هزل در آثار گذشتگان منعکس شده است. عبد الرحمن جامی، شاعر و نویسنده و عارف قرن دهم، از جمله کسانی است که بیزاری خود را از خصومت‌های شیعه و سنی در یک رباعی نشان داده است:

ای مَغ بچه از مهر بده جام میم  
کامد ز نزاع سنی و شیعه قیم  
گویند که جامیا چه مذهب داری؟  
صد شکر که سگ سنی و خر شیعه نیم<sup>۸</sup>

ادامه دارد . . .

- 
- ۱- مسیل: جایی که سیل می آید
  - ۲- تاریخ ادبیات ایران، دکتر صفا، جلد ۲ صفحه ۱۲۲
  - ۳- تاریخ ادبیات ایران، دکتر صفا، جلد ۲ صفحه ۱۳۹
  - ۴- رافضی لقبی بود که اهل تسنن به شیعیان داده بودند و آن به معنی دور شونده‌گان از دین است
  - ۵- سنی‌ها معتقد بودند که شیعیان دُم دارند، هنوز هم بعضی از سنیان متعصب به همین عقیده‌اند
  - ۶- تاریخ ادبیات ایران، دکتر صفا، جلد ۲ صفحه ۱۵۵
  - ۷- مقصود از امامان، پیشوایان بزرگ اهل سنت نظیر ابوحنیفه و امام شافعی و غیره هستند
  - ۸- این به خوبی معلوم می‌کند که در روزگار جامی سنیان را سگ و شیعیان را خر می‌گفته‌اند